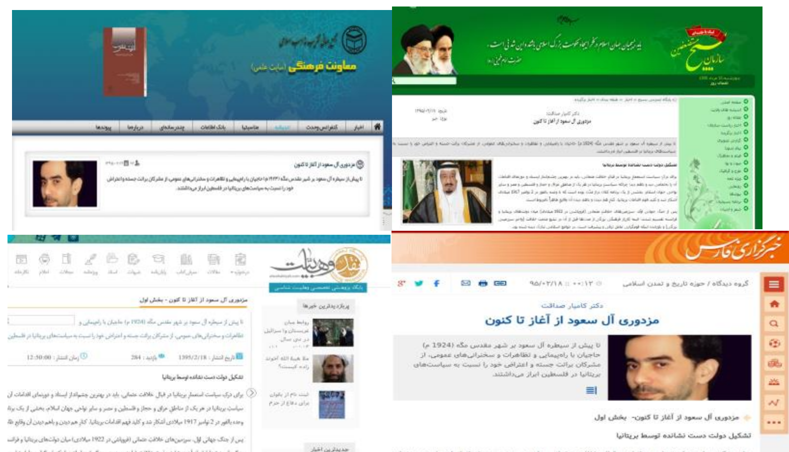
تشکیل دولت دست نشانده توسط بریتانیا (دو بخش)

دکتر کامیار صداقت ثمرحسینی
عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقاله حاضر با هدف آگاهی بخشی نسبت به ماهیت واقعی دولت سعودی در دو بخش نوشته شد و در بسیاری از سایت های علمی و خبری کشور منتشر شده است.



وب‌گاه سازمان بسیج مستضعفین

http://basij.ir/news/۸۰۸۸۰-%D%۸۵%۹D%۸B%۲D%۸AF%D%۸۸%۹D%۸B%۱DB۸%C-%D%۸B%۳D%۸B%۹D%۸۸%۹D%۸AF-%D%۸A%۲D%۸BA%D%۸A%۷D%۸B۲-%DA%A%۹D%۸٦%۹D%۸۸%۹D۸٦%۹.html?t=%D%۸A%۷D%۸AE%D%۸A%۸D%۸A%۷D%۸B۱-%DA%AF%D%۸B%۲D%۸A%۷D%۸B%۱D%۸B٤-%D%۸۵%۹D%۸B%۵D%۸A%۷D%۸AD%D%۸A%۸D۸۷%۹

وب‌گاه علمی معاونت فرهنگی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

http://farhangi.taghrib.com/issues/g-p-۳/%D%۸۵%۹D%۸B%۲D%۸AF%D%۸۸%۹D%۸B%۱DB۸%C-%D%۸A%۲D۸٤%۹-

%D%٨B%٣D%٨B%٩D%٨٨%٩D%٨AF-%D%٨A%٧D%٨B٢-
%D%٨A%٢D%٨BA%D%٨A%٧D%٨B٢-%D%٨AA%D%٨A٧-
%DA%A%٩D%٨٦%٩D%٨٨%٩D٨٦%٩

وب‌گاه وهابیت پژوهی متعلق به مؤسسه پژوهشی دارالاعلام قم

http://alwahabiyah.com/fa/News/View/١٦٢٣٥٨/%D%٨٥%٩D%٨B%٢D%٨AF%D
%٨٨%٩D%٨B%١DB٨%C-%D%٨A%٢D٨٤%٩-
%D%٨B%٣D%٨B%٩D%٨٨%٩D%٨AF-%D%٨A%٧D%٨B٢-
%D%٨A%٢D%٨BA%D%٨A%٧D%٨B٢-%D%٨AA%D%٨A٧-
%DA%A%٩D%٨٦%٩D%٨٨%٩D٨٦%٩-%D%٨A%٨D%٨AE%D%٨B٤-
%D%٨A%٧D%٨٨%٩D ٨٤%٩

خبرگزاری فارس

http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۵۰۲۲۷۰۰۱۶۳۴
http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۵۰۲۱۶۰۰۰۵۸۲

تشکیل دولت دست نشانده توسط بریتانیا

برای درکِ سیاست استعمارِ بریتانیا در قبالِ خلافت عثمانی، باید در بهترین چشم‌انداز ایستاد و دورنمای اقدامات آن را به‌تمامی دید و باهم دید؛ چراکه سیاستِ بریتانیا در هر یک از مناطقِ عراق و حجاز و فلسطین و مصر و سایر نواحی جهان اسلام، بخشی از یک برنامه کلان دراز مدّت بوده است که با وعده بالفور در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ میلادی آشکار شد و کلید فهم اقدامات بریتانیا، کنارِ هم دیدن و باهم دیدن آن وقایعِ ظاهراً نامربوط است.

پس از جنگ جهانی اوّل، سرزمین‌های خلافتِ عثمانی (فروپاشی در ۱۹۲۲ میلادی) میان دولت‌های بریتانیا و فرانسه تقسیم شدند؛ البته کارزار فرهنگی بزرگی از مدت‌ها قبل از آن در تبلیغ مذمت خلافت (واحدِ سرزمینی بزرگی) و باوراندن اینکه قوم‌گرایی عامل ترقی و پیشرفت است، در جوامع اسلامی تدارک دیده شده بود. بریتانیا در حجاز ملیت‌گرایی را با تحریک شریف حسین آغاز کرد و یکی از افرادی که عهده‌دار این

مسئولیت شد، کلنل سر آرتور هنری مک ماهون بود که ایرانیان با او که مُجری سیاستِ نابودی سیستان بود، به‌خوبی آشنایند. او در نامه‌ای که به شریف حسین، حاکم وقت حجاز نگاشت، می‌نویسد: «ما آشکارا اعلام می‌کنیم که پادشاهی بریتانیا از انتقال خلافت به یک عرب حقیقی منسوب به خاندان پیامبر، استقبال می‌کند.» بریتانیا کلنل لاورنس را در جناح شریف حسین؛ و جان فیلبی (یا با نام مسلمانی‌اش: حاج عبدالله) را که معدن شناس و نقشه‌کش ماهری بود، در جناح ابن سعود قرار داد و از طریق این دو، شبکه اطلاعاتی را به وجود آورد و به اطلاعات ذی‌قیمتی درباره سرزمین‌های اسلامی و مسلمانان آن دیار دست‌یافت.

در آن زمان، حکومت در منطقه غربی (مکه، جده، مدینه، طائف) در دستِ شریف حسین و در منطقه مرکزی (نجد و اطراف آن) در دست خاندان آل رشید بود که تابع دولت عثمانی بودند. منطقه شرقی (احساء و قطیف) نیز در کنترل ترک‌ها بود. این را هم در نظر بگیریم که در آن زمان مناطقی از جنوبِ شبه جزیره، به دلیلِ اهمیت راهبردی تنگه باب المندب (یمن) و نیز سرزمین‌هایی از جنوب عراق، کویت و بحرین شاهد جولان سربازان ارتش بریتانیاست. در بررسی پیدایش حکومتِ وهابی علاوه بر سطح تحلیل عقاید؛ باید سطح تحلیل سیاست‌ها و راهبردهای بازیگران منطقه‌ای و جهانی را دید و بی‌اعتنا از کنارِ آن‌ها نگذشت. از این زمان به بعد، رد پای بریتانیا در تمامی تحرکاتِ نظامی آل سعود، به اشکال مختلف (کمک‌های مالی، کمک‌های تسلیحاتی، کمک‌های اطلاعاتی و صدور اجازه حملات و یا رها کردن متحدان سابق و ...) دیده می‌شود؛ تا جایی که می‌توان تاریخ شکل‌گیری دولت آل سعود (دوره سوّم) به دست عبدالعزیز آل سعود را در ذیل تاریخ استعمار بریتانیا در منطقه تعریف کرد.

سیاست بریتانیایی‌ها موجب شد تا زدوخوردهایی خونینی میان سپاه شریف حسین و سپاهیان عثمانی به رهبری فخری پاشا رخ دهد که تنها بریتانیا و آل سعود از آن سود می‌بردند. بریتانیا در نجد و پیرامون آن در جذب حاکمان آل رشید ناکام ماند، سیاست حمایت تسلیحاتی از آل سعود را در ذیل برنامه فروپاشی کامل خلافت عثمانی دنبال کرد. آنان در سال ۱۹۱۳ م، از طریق کاپیتان ویلیام شکسپیر نماینده‌شان در کویت، موفق به استخدام عبدالعزیز آل سعود (پدر ملک سلمان پادشاه کنونی سعودی) شدند. شکسپیر به تربیت سربازان وهابی و تنظیم سپاه معروف اخوان وهابی همّت گمارد و جالب توجه است

که او در جنگ جراب به تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۱۵ در زمانی که سپاه وهابی عبدالعزیز آل سعود را علیه آل رشید (همپیمان عثمانی‌ها) رهبری می‌کرد، به همراه منشی‌اش کشته شد. کمی پیش از آن جنگ، به موجب معاهده‌ای موسوم به معاهدهٔ «دارین» یا «قطیف» که میان عبدالعزیز آل سعود و سر پرسی کاکس امضا شد، بریتانیا متعهد به حمایت از آل سعود با پرداخت سالانه پنجاه هزار لیره، در کنار تجهیز سپاه وهابی شده بود که با توجه به نتیجه جنگ جراب، به سرعت به تعهدات خود عمل کرد و به بازسازی سپاه وهابی پرداخت. بر اساس آن معاهده، روابط خارجی حکومت سعودی باید با نظر دولت بریتانیا تنظیم می‌شد و عبدالعزیز آل سعود متعهد شد که به هیچیک از سرزمین‌های تحت سیطره بریتانیا تعدی نکند، که تاییدی بر سلطهٔ کفار بر سرزمین‌های اسلامی بود و شامل سرزمین فلسطین نیز می‌شد. شرح کامل کمک‌های بریتانیا و بیان نقش جان فیلبی در شکل‌گیری دولت سعودی خارج از حوصله این نوشتار است و ان شاء الله جزئیات و تفصیل وقایع مذکور در کتاب نویسنده با عنوان «قبله واحد مسلمانان» (مرکز اسناد فرهنگی آسیا وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) خواهد آمد.

بر اساس طرح بریتانیایی‌ها بندر عقبه باید از حجاز جدا می‌شد؛ سرزمین‌های پیرامونی فلسطین به واحدهای کوچک و رقیب یکدیگر تقسیم می‌شدند؛ و سرزمین حجاز مهد تفرقه مذهبی می‌شد؛ زیرا حج ابراهیمی می‌توانست در پرتو بیداری اسلامی، به تزلزل پایه‌های استعمار در هندوستان و آسیای غربی بینجامد؛ چنانکه مسلمانان و به‌ویژه فلسطینی‌ها از حج ابراهیمی به مثابهٔ موقعیّتی بی‌نظیر برای مبارزه با اعلامیه بالفور و ایجاد حلقه‌های مقاومت استفاده می‌کردند. از آنجا که حضور مستقیم بریتانیا در حجاز امکان‌پذیر نبود، برای اداره آن نیازمند تشکیل دولتی دست‌نشانده بودند.

تا پیش از سیطره آل سعود بر شهر مقدس مکّه (۱۹۲۴ م) حاجیان با راه‌پیمایی و تظاهرات و سخنرانی‌های عمومی، از مشرکان برائت جسته و اعتراض خود را نسبت به سیاست‌های بریتانیا در فلسطین ابراز می‌داشتند. در (تصویر تاریخی شماره ۱) شیخ عبدالقادر مظفر (۱۸۸۰ – ۱۹۴۹ م) امیر الحاج کاروان فلسطینی‌ها در حال ایراد خطبه برای حجاج در شهر مکه در سال ۱۹۲۰ میلادی است و در طی آن مسلمانان را از اوضاع‌واحوال فلسطین و توطئه‌های بریتانیا و صهیونیست‌های اشغالگر آگاه می‌سازد و (تصویر تاریخی شماره ۲) گوشه‌ای از تظاهرات حاجیان بر ضد مشرکین و سیاست‌های

استعماری بریتانیا را نشان می‌دهد. یادمان باشد که سال‌ها بعد شیوخ وهابی با صدور فتاوی تکفیری، تظاهرات مسلمانان حتی برای برائت از کفار را تشبه به کفّار! دانستند و زمانی هم آمد که حاجیان را در مراسم برائت از مشرکان به رگبار گلوله بستند و به شهادت رساندند.



تصویر ۱ – سخنرانی شیخ عبدالقادر مظفر در جمع حاجیان (برائت از مشرکین(
۱۹۲۰میلادی / عکّاس محمد علی عبده



تصویر ۲ – راهپیمایی حاجیان در مکه مکرمه
۱۹۲۰م / عکّاس محمد علی عبده

در تاریخ وهابیّت معمولاً گفته می‌شود که وهابیان حملات متعددی به عراق (۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ م) و اردن (۱۹۲۴ م) داشته‌اند؛ اما کمتر به این موضوع توجه می‌شود که کارکرد مطلوبِ آن حملات هدفمند برای بریتانیا، دامن زدن به فرقه‌گرایی و ناامن کردن سرزمین‌های اسلامی بود که در طرفی با خطر صهیونیسم و در طرف دیگر با تهدید آل

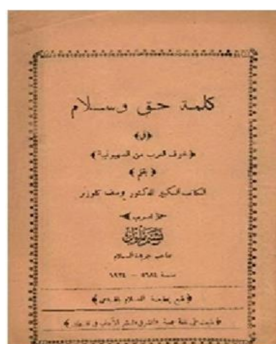
سعود مواجه بودند. حمله‌های سپاهیان آل سعود متوجه قبایل مسلمان عرب بود و نه ارتش بریتانیا؛ و این بریتانیا بود که هر بار سر می‌رسید و با معاهده‌ای همان مشکلی را که خودش آفریده بود. مدیریت می‌کرد. در حقیقت اعلامیه بالفور تنها با درگیری درونی مسلمانان با یکدیگر امکان تحقق می‌یافت و پیشتر اشاره شد که سربازان بریتانیایی در مناطقی از عراق و کویت و یمن حضور نظامی داشتند ولی درون حجاز در آتش جنگ مسلمانان با یکدیگر (و نه استعمار) می‌سوخت. این شیوه دخالت استعمارگران در جهان اسلام همچنان ادامه دارد .

حال برگردیم به کارزار فرهنگی‌ای که در آن روزگار به راه افتاده بود. بریتانیایی‌ها در تمام کشورهای اسلامی منطقه درگیر شده بودند و می‌کوشیدند تا با ملیت سازی تصنعی، «سرزمین فلسطین» را از جهان اسلام جدا کنند و جریان‌های جهادی را که به‌منظور دفاع از قدس وارد فلسطین می‌شدند، به‌منزله «متجاوزان بیگانه» تلقی کنند. از همین رو، دولت‌های غرب‌گرایی مانند پادشاهی فاروق در مصر، مانع ورود مجاهدان اخوان المسلمین به رهبری حسن البنا به فلسطین می‌شدند و درست در همان زمانی که سلاح‌ها برای جنگ حجاز به دست آل سعود می‌رسید، مجاهدان دفاع از فلسطین تحت تعقیب بودند. نیز باید توجه داشت که مردم فلسطین در اعتراض به سیاست بریتانیا در جدایی آنان از سایر سرزمین‌های اسلامی، طی راهپیمایی‌های بسیاری، به‌ویژه در «قدس شریف»، خواهان وحدت در چارچوب کشور سوریه بزرگ بودند. (تصویر ۳)



تصویر ۳ – تظاهرات سال ۱۹۲۱ م در قدس شریف به رهبری موسی کاظم پاشا حسینی در اعتراض به جدایی فلسطین از سوریه بزرگ

همزمان با آنچه در حجاز در جریان بود، عملیات روانی پیچیده‌ای، در راستای عادی‌سازی حضور صهیونیسم در جهان اسلام در جریان بود که این‌گونه وانمود می‌کرد که حضور یهود در فلسطین، به سود اعراب و مسلمانان خواهد بود. نمونه‌ای از مواردِ بی‌شمار آن را می‌توان در کتاب «کلمة حق و سلام فی خوف العرب من الصهیونیة» تألیف دکتر «یوسف کلاوزنر» مشاهده کرد (تصویر شماره ۴) که توسط «نسیم افندی ملول» (۱۸۹۲ – ۱۹۵۹ م) به عربی ترجمه شد و در سال ۱۹۲۴ میلادی در چاپخانه همان روزنامه در شهر قدس منتشر شد. نسیم ملول از رهبران جنبش صهیونیسم جهانی و رییس جمعیت «جنبش اسرائیل» و جمعیت «الإخوة الیهودیة» در قاهره و صاحب روزنامه صهیونیستی «السلام» بود که مأموریت اصلی او هدایت افکار عمومی اعراب جهت عادی‌سازی حضور صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اسلامی بود. کلاوزنر هم در آن اثر درصدد بیان این مطلب بود که فلسطینی‌ها نباید از جنبش صهیونیسم نگران باشند؛ بلکه باید هجرت یهود به فلسطین را به فال نیک بگیرند که برای اعراب موجد رفاه اقتصادی و اجتماعی خواهند شد. درواقع «نسیم ملول» و هم‌قطارانش در فلسطین و قاهره، یک جریان فرهنگی بزرگی را به راه انداخته بودند تا بزرگ‌ترین تهدید علیه جهان اسلام را به‌مثابه بزرگ‌ترین فرصت تاریخی برای مسلمانان جلوه دهند. آن‌ها این عمل را از طریق مطبوعات، ملاقات با افراد ذی‌نفوذ عرب و اقناع افکار عمومی اعراب دنبال می‌کردند. در سال ۱۹۱۳ میلادی دکتر شمعون مویال روزنامه «صوت العثمانیة» را پایه‌گذاری کرد که با شعار ایجاد تعاون و همکاری بین یهودیان و مسلمانان، پوششی برای صهیونیسم ایجاد می‌کرد و مواردی از این دست بسیار زیاد است.



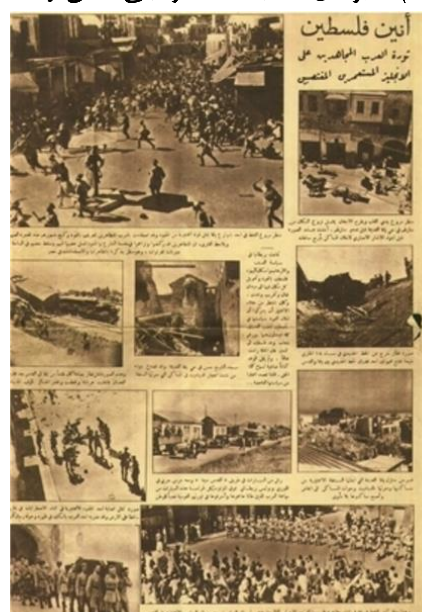
تصویر ۴ – جلد کتاب کلمه حق و سلام ترجمه نسیم ملول

مسلمانان باید درباره حلقه‌های پیدا و پنهان گسترش‌دهنده نفاق در میانشان آگاه باشند. نیازی به سخن درباره «سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن» نیست، بسیاری از اختلافات مذهبی توسط دشمنان اسلام به مسلمانان القاء می‌شود. در مطلب بعدی به جنگ روانی فوق در بستر اقداماتِ آل سعود خواهیم پرداخت ... ادامه دارد ...

بخش دوم

مزدوری آل سعود از آغاز تا کنون/ بخش پایانی

پیش‌تر اشاره شد که بریتانیا تبلیغات رسانه‌ای و فرهنگی بزرگی را به راه انداخته بود تا اشغال و غصب سرزمین فلسطین را در جهان اسلام «عادی» و مایه «رفاه و آرامش» مسلمانان نشان دهد و آنان در تمام مدتی که خود را صلح‌طلب نشان می‌دادند؛ بی‌وقفه مشغول سرکوب مردم فلسطین و انفجار خانه‌های معترضانشان بادینامیت بودند (نک: تصاویر تاریخی شماره ۱ و ۲) شیوه‌ای که بعدها اسرائیلی‌ها آن را ادامه دادند.



أنين فلسطين

ثورة العرب المجاهدين على

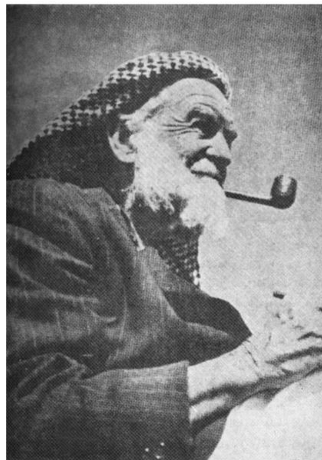
الانكليز المستعمرين المغتصبين

تصویر ۱ – قیام مردم فلسطین در ۱۹۳۶ – ۱۹۳۷ م



تصویر ۲ – تخریب خانه‌های فلسطینی‌ها در یافا به دست سربازان بریتانیایی– ۱۹۳۶م

استعمارگران کوشیدند تا از طریق رسانه‌ها بر آگاهی‌های مسلمانان اثر بگذارند و موجبات دگرگونی در تفکر، احساس و عمل آن‌ها را فراهم آورند تا به‌جای مداخله مستقیم و پرهزینه سربازان بریتانیایی و یا آمریکایی، این خود مردمِ مستعمرات باشند که خواستار اعمال سلطه و نظامات استعماری غربی‌ها شوند. این شیوه در حال حاضر نیز با اشکال ظریف‌تری انجام می‌پذیرد. نمونه‌ای از آن را می‌توان در تألیفِ مجموعه داستان‌های گرافیکی «The ninety nine» تألیف «نایف المطوع» روانشناس کویتی مشاهده کرد که از سال ۲۰۰۶م منتشرشده‌اند. هدف اصلی نایف مطوع از عرضه این مجموعه، تغییر دیدگاه‌های مردم مسلمان منطقه درباره ایالات‌متحده آمریکا و اسرائیل است. او می‌کوشد تا در قالب روایتِ قهرمانان داستان‌های کتاب‌های مصورش، این باور را در کودکان مسلمان ایجاد کند که می‌توان به اسرائیل به‌گونه‌ای مثبت اندیشید و قتل‌عام کودکان مظلوم غزه را فراموش کرد. انتشار این مجموعه با حمایتِ وزارت خارجه دولت آمریکا همراه بوده است و باراک اوباما و هیلاری کلینتون، رسماً در ضیافتی در کاخ سفید از نایف مطوع تمجید و تقدیر کردند؛ امّا این‌ها بخشی از داستان عادی‌سازی قتل‌عام کودکان مظلوم فلسطینی و داستان رنج بی‌پایان آنهاست؛ واقعه مهم‌تر را باید در نقش حکّام عربی به‌ویژه آل سعود دید که به اقتضای افکار عمومی مسلمانان، خوب سخن می‌گفتند؛ امّا عملکردی به‌غایت مخرب داشتند.



تصویر شماره ۳ – جان فیلبی

جان فیلبی (حاج عبدالله) که قبلاً درباره او سخن به میان آمد، در خاطرات خود، به سفر سال ۱۹۴۵م «سمحا ایرلخ»، به ریاض اشاره دارد که دلّال آن سفر نیز خود فیلبی بود. ایرلخ از اعضای گردان‌های کُشتار فلسطینی‌ها بود که زیر نظر مناخم بگین فعالیت می‌کردند و با این سابقه تاریک، طبیعی بود که بعدها جزو مقامات ارشد اسرائیل شود. در آن زمان ملک عبدالعزیز آل سعود قول یاری و حتی مساعدت نظامی به فلسطینی‌ها داده بود و یکی از اهداف سمحا ایرلخ از آن سفر، توضیح خواستن از ملک عبدالعزیز درباره علّت ایراد چنین سخنانی بود که ظاهراً مغایر با تعهدات آل سعود به بریتانیا بود. در آن دیدار، ملک عبدالعزیز برنامه دولتش را در یک جمله به‌وضوح روشن کرد: انتظار نداشته باشید ما با اعراب درباره حمایت از دولت یهودی سخن بگوییم؛ «عملکرد ما را ببینید و سخنان ما را رها کنید!» اتفاقاً وظیفهٔ دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی جهان اسلام آن است که معنای اصلی همین جمله ملک عبدالعزیز را برای جهان اسلام روشن و آشکار کنند. رفتار آل سعود در مورد فلسطین عمدتاً کوشش جهت خاتمه جهاد مردمی و دعوت فلسطینی‌ها به سازش با شرایط «دولت‌های بریتانیا و ایالات‌متحده آمریکا» بوده است. این رویکرد موجب خاموش کردن آتش قیام فلسطینی‌ها در سال ۱۹۳۶ م (ببینید: تصویر شماره ۱) شد و گروه‌های فلسطینی را درباره ادامه جهاد دچار چنددستگی کرد. و زمانی که ترومن رییس‌جمهور وقت آمریکا در نوامبر ۱۹۴۵ تأکید کرد که آمریکا در پی برنامه‌ای بزرگ جهت مهاجرت بیشترین تعداد یهودیان به فلسطین است تا کشور خود را بسازند! و

بریتانیا نیز در ۱۹۴۶/۱/۲۹ م رسماً سیاست مهاجرت آزاد یهودیان به فلسطین را اعلام کرد و بنا شد تا کمیته‌ای متشکل از نمایندگان بریتانیا و آمریکا، «مشکل فلسطینی‌ها»؟! را حل کنند؛ سعودی‌ها در آن زمان به دنبال اقناعِ کشورهای عربی بودند که راه‌حل مسئلهٔ فلسطین تنها محدود به ارسال نماینده به بریتانیا و آمریکا می‌شود. شواهد متعددی از این سیاست را می‌توان در کتاب «بریطانیا و ابن سعود – العلاقات السیاسیهٔ أثیرها علی المشکلهٔ الفلسطینیهٔ» مشاهده کرد. بعدها عبدالله بن عبدالعزیز پادشاه وقت سعودی، با برگزاری «همایش گفت‌وگوی ادیان» (نیویورک – ۲۰۰۸ م) گام بلندتری را در علنی کردن روابط محکم فی‌مابین آل سعود با اسرائیل برداشت و با دعوت از شیمون پرز، نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی، عملاً کوشید تا صهیونیسم را به‌مثابه بخشی از فرایند گفتگوی ادیان قرار دهد!

حال که سخن به اینجا رسید باید به میراث مکتوب ناصر السعید (۱۹۲۳ – ۱۹۷۷ م) ، از زمره نسل اول معارضان دولت سعودی، اشاره کرد. او در کتاب قطور خود (در بیش از یک هزار صفحه) با عنوان «تاریخ آل سعود» شرح مبسوطی از ریشه‌های یهودی آل سعود را ارائه داده است. مهم‌تر از مبحث «یهودیانِ مخفی» در جهان اسلام، که درباره آل سعود و نیز برخی از شخصیت‌های جمهوری ترکیه به رهبری آتاتورک (معروف به «دونمه» ها) از سوی برخی نویسندگان معاصر مطرح شده است و شواهد متعددی را نیز ارائه داده‌اند، آنچه مهم‌تر است آشکار شدن روابط محکم بالفعلی است که آنان با صهیونیست‌ها در جهت ایجاد تغییرات وسیعی در جهان اسلام برقرار کرده‌اند. ناصر السعید با ارائه اطلاعاتِ جالب‌توجهی از روابط جان فیلبی (حاج عبدالله) و پرسی کاکس، شرح مبسوطی از «تاریخ خیانت آل سعود به فلسطین» را ارائه داده است. او نشان داد که برای شناخت ماهیت واقعی پادشاهان آل سعود باید آن‌ها را در مراکز قدرتِ صهیونیسم جهانی (آمریکا و بریتانیا) ردیابی کرد. در حقیقت وهابی پژوهی امروزی بسیار متفاوت با دوران گذشته است که احیاناً به پاره‌ای از تألیفات کلامی و یا انواعی از ردیه‌نویسی‌ها محدود می‌شد. امروزه آگاهی امت درگرو انجام مطالعاتی راهبردی از جنس اطلاعات و عملیات و فراتر از محدوده مطالعات ارزشمندِ کلامی است. آل سعود و وهابیت کنونی، را دیگر نباید منحصر در یک فرقه مذهبی دید، بلکه آنان جریانِ سیاسی متصل به شبکه وسیعی از

کانون‌های قدرت غرب هستند که با هم در موضوعاتِ کلان راهبردی، هماهنگ و یکدست عمل می‌کنند.

در چنین وضعیتی باید با رصد مداوم وقایع و اندیشه‌ها، ارتباطاتِ آل سعود را با شبکه‌های قدرتِ جهانی آشکار کرد و آنان را به چالش طلبید. «ایجاد سؤال» مهم‌ترین رسالتی است که مسلمانان باید در مبارزه با خطر جریان‌های تکفیری انجام دهمد. امت باید بپرسد که کاپیتان دیوید شکسپیر یهودی در فرماندهی سپاه عبدالعزیز آل سعود چه می‌کرده است که جانش را نیز بر سر آن گذاشت؟ امت اسلام باید بداند که «شیخ حاج عبدالله» یا همان «جان فیلبی» کیست که در زمان ورود به مکه در حرم الهی امامت جماعت را عهده‌دار شد و عبدالعزیز آل سعود در پشت او نماز خواند و معترضان به امامت او تهدید به قتل شدند؟ (اگر روایتِ قتل آنان صحت نداشته باشد) جهان اسلام باید با این سؤال مواجه شود که چرا پرسی کاکس از میان همه گزینه‌های استعمار بریتانیا، آل سعود را انتخاب کرد؟ بریتانیایی‌ها چه چیزی در سعودی‌ها دیدند که به حمایت از آن‌ها پرداختند ؟ امت اسلام باید بپرسد که حلقهٔ آموزش مأموران مخفی بریتانیا در ریاض که توسط فیلبی ایجاد شد، چگونه شکل گرفت و به چه نتایجی انجامید؟ نمونه بارز مکتبِ فیلبی را می‌توان در یکی از شاگردانش بنام سر جان باگوت گلوب (Sir John Bagot Glubb)مشاهده کرد که به اردن اعزام شد و او کسی است که در شکست اعراب از اسرائیل در ۱۹۴۸ میلادی نقش مهمی ایفا کرد.

در مواجهه با وهابیت، باید در کنار مطالعات سنتی، دائماً با طرح سؤالاتی درباره ماهیت عقاید و اندیشه‌ها و عملکردهای خاندان آل سعود ایجاد سؤال کرد. یکی از موضوعاتی که سخت موردتوجه ناصر السعید بود آن بود که چرا حکمِ شریعت اسلامی فقط برای مردم عادی اجرا می‌شود و نه برای شاهان و شاهزادگان آل سعود؟ او در کتاب خود تصاویر متعددی از حضور خاندان آل سعود در مجالسِ لهو و لعب را که در مجلات اروپایی منتشر می‌شدند؛ نشان داد و این سؤال را مطرح کرد که چرا حکم شریعت درباره آل سعود (به دلیل مصرف مشروبات الکلی و یا روابط نامشروع) اعمال نمی‌شود؟ و آیا می‌توان عنوان خادم‌الحرمین را به چنین کسانی اطلاق کرد؟ ناصر السعید همانند سایر منتقدان رژیم آل سعود تحت تعقیب قرار گرفت و رژیم آل سعود برای آنکه به منتقدان خود ضرب شستی

نشان دهد، او را در ۱۹۷۷ میلادی در لبنان ربود و هیچ‌گاه از سرنوشت او خبری به دست نیامد.



تصویر شماره ۴ – ملک فهد امام الحرمین الشریفین می‌کوشد خود را پنهان کند – از کتاب ناصر السعید

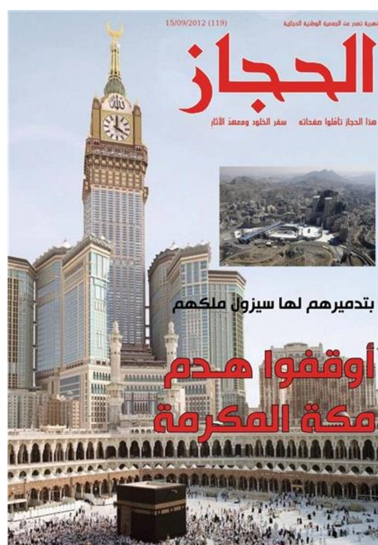
پس از مرگ ملک عبدالعزیز جان فیلبی به دلیل اختلاف با ملک سعود، از کشور سعودی اخراج شد و چنانکه دکتر علی الوردی در کتاب «الاشراف و ابن سعود» بیان کرده است، از زمرهٔ دلایل اخراج او ارتباطش با «عمّال صهیونیسم» اعلام شد که نشان می‌داد که ارتباط او با اسرائیل بر کسی پوشیده نیست و فیلبی مبدل به مهره‌ای سوخته شده است. فیلبی به لبنان رفت و در آنجا درگذشت. «کیم» پسر بزرگش، بر روی قبرش نوشت: «بزرگ‌ترین کاشف جزیرهٔ العرب»

به دنبال اعطای امتیازات نفتی به شرکت استاندارد اویل (در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۹) و کشف چاه‌های نفت، تولید انبوه نفت در عربستان سعودی (پس از جنگ جهانی دوم)

شروع شد و پای شرکت‌های نفتی آمریکایی به منطقه باز شد (و اتفاقاً یکی از دلالان اصلی نفتی ملک عبدالعزیز همین جان فیلبی بود).

اکتشاف نفت و توسعه آن، بر قدرت مالی ملک عبدالعزیز و پسرانش افزود و از نیازمندی آنان به اقتصاد موسم حج کاست. در نتیجه، از سویی کمک‌های مالی غرب به اسرائیل افزایش می‌یافت و از سوی دیگر، آزادی عمل سعودی‌ها در حجاز بیشتر می‌شد و بر امکانات مادیشان جهتِ گسترش عقاید سلفی – وهابی خویش در سراسر جهان اسلام می‌افزود.

اما اتفاق فرهنگی مهم‌تری که توسط آل سعود صورت می‌گرفت، تخریب امکان مقدس مسلمین بود. تخریب‌های اولیه در قالب همان شیوه‌ای روی دادند که امروزه توسط سازمان‌های تروریست وهابی مانند داعش صورت می‌گیرد؛ امّا تخریب‌های بعدی در قالب زدودن نشانه‌های اسلامی و نوسازی به سبک غربی در محیط‌های مقدسی چون مکه و مدینه بود .



تصویر شماره ۵ – نمایی از مجله الحجاز شماره ۱۱۹ — ۹/۱۵ / ۲۰۱۲ — اوقفوا هدم مكة المکرمة – به ویران کردن مکه مکرمه پایان دهید

تروریسمی که اینک در سوریه، پاکستان، افغانستان، عراق و سایر نواحی جهان با اسامی مختلفی چون القاعده، طالبان، داعش، جبهه النصره و ... فعالیت می‌کند، حاصل فعالیتِ پرسی کاکس‌ها و فیلبی‌های معاصر است که به صورتی ناپیدا در جوامع اسلامی

در رفت و آمدند و می‌کوشند در میان صفوف مسلمانان رخنه کنند و با بهره‌برداری سیاسی از وهابیّت، زمینه‌های جنگ‌های داخلی خونین و طولانی مدتی را در جهان اسلام تدارک ببینند.

در خاتمه خاطره‌ای از بصیرت علّامه محمدتقی قمی نقل می‌شود که در مصاحبه‌ای با یکی از روزنامه‌های مصری (روز الیوسف ۱۲ ژانویه ۱۹۷۶ م) به خاطره‌ای اشاره کرده است. او می‌گوید روزی لویی ماسینیون، خاورشناس معروف فرانسوی، ناگهان وارد ساختمان دارالتقریب قاهره شد و سپس در محفلی که دکتر حسنین هیکل نیز حضور داشت، دربارهٔ فاطمه زهرا (سلام‌الله علیها) و حق ایشان از میراث پیامبر (ص) سخن گفت که بلافاصله علّامه قمی متوجه منظور ماسینیون در ایجاد اختلاف در دارالتقریب شد و خطاب به او گفت: «این‌همه شور و شوق شدید شما نسبت به فاطمه برای چیست؟ موضوع را به خودمان واگذارید و در زمین پاک مسلمانان، بذر تفرقه و نفاق نکارید؛ بهتر آن است که شما با توجه به موقعیت و مقامی که در کشور خود دارید از دولت متبوع خود بخواهید به آزار و شکنجه مسلمانان الجزایری پایان بخشد.»